

فصلنامه محیط راهبردی

سال پنجم، شماره ۱۴، بهار ۱۴۰۰

مقاله پژوهشی، صفحه ۱۰۳ تا ۱۴۰

حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و چالش‌های امنیتی دولت رانتیر عربستان سعودی و امنیت منطقه‌ای

طهماسب علیپوریانی^۱، یاسر قائمی^۲ و لیلیا جمور^۳

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۸/۰۷

پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۱۴

چکیده

در سال‌های اخیر به‌ویژه از سال ۲۰۰۶ میلادی به این سمت، عربستان سعودی به دلایل مختلف و در پرتو شرایط جدید، یک سیاست متفاوت از گذشته را در قبال مسائل منطقه و تحولات عربی در پیش گرفته است، به این صورت که با روی کار آمدن دولت دموکرات در آمریکا و کاهش نقش و دخالت آن در مسائل منطقه خاورمیانه و به دنبال آن افزایش تحولات و قیام‌های عربی در منطقه، عربستان با اتخاذ یک رویکرد نو به‌ویژه در دوره پادشاهی جدید، سعی در پرکردن خلأ متحد استراتژیک خود؛ یعنی آمریکا در منطقه کرد و به یک رویکرد خوداتکا، فعال و درگیر روی آورد. این پژوهش به دنبال این است که اقتصاد سیاسی نفت عربستان و تأثیر آن بر سیاست‌های دولت عربستان در قبال اعتراضات داخلی و جنبش‌های اعتراضی خاورمیانه عربی را بررسی کند. سؤال اصلی پژوهش این است که اقتصاد سیاسی نفت عربستان چگونه در مواجهه این کشور با قیام‌های مردمی و سیر تحولات آن‌ها تأثیر گذاشته است؟ فرضیه‌ای که برای سؤال اصلی پژوهش مطرح می‌شود به این صورت است که اقتصاد سیاسی نفت در عربستان، یک دولت رانتیر را به وجود آورده است که در سرکوب قیام‌های مردمی نقش عمده‌ای را دارد و در عین حال، با ترکیبی از درآمدهای نفتی و متغیرهای سیاسی و نظامی، سیاست چماق و هویج را در سرکوب قیام‌ها در پیش گرفته است و باعث ایجاد چالش‌های امنیتی و ناامن شدن محیط منطقه شده است. در پژوهش حاضر، اقتصاد سیاسی نفت عربستان به‌عنوان متغیر مستقل و اعتراضات داخلی و قیام‌های مردمی منطقه خاورمیانه به‌عنوان متغیر وابسته پژوهش مطرح است که بر اساس آن، ابتدا جایگاه نفت در اقتصاد عربستان، ساختار سیاسی قدرت در عربستان و رابطه دولت رانتیر با جامعه و ساختار اجتماعی بررسی می‌شود و سپس به شرح و بررسی جنبش‌ها و قیام‌های مردمی در داخل عربستان و سطح منطقه و نقش اقتصاد سیاسی نفت عربستان در مواجهه با آن‌ها و واکنش به این اعتراضات پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: بهار عربی، اقتصاد سیاسی نفت، عربستان سعودی، دولت رانتیر، تمامیت ارضی، چالش‌های امنیتی.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه. ایمیل: T.Alipour@razi.ac.ir

۲. دانش‌آموخته روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی. نویسنده مسئول: yasserghaemi@yahoo.com

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی.

مقدمه

تحولاتی که از دسامبر ۲۰۱۰ تونس را لرزاند و به سرنگونی بن علی، رئیس‌جمهور این کشور انجامید، به تدریج سراسر جهان عرب را در بر گرفت. اوج تسری افقی این دگرگونی‌ها را پس از سقوط مبارک در فوریه ۲۰۱۱ شاهد بودیم. در واقع کامیابی مصری‌ها در سرنگون‌سازی مبارک، الهام‌بخش ملت‌های مشرق عربی بود. مصر به حکم جایگاه منطقه‌ای و تاریخی خویش، به‌ویژه از دهه ۱۹۵۰، پیشتاز تحولات جهان عرب بوده است. به همین دلیل پوشش خبری سه‌هفته‌ای که به سقوط مبارک انجامید، تأثیر مشهودی بر دیگر ملت‌های عرب و تحرکات گسترده بحرین، لیبی، یمن، سوریه و مغرب داشت.

انقلاب‌های عربی از یک کشور به کشور دیگر سرایت می‌کند و با کنار زدن رژیم‌های استبدادی از جمله بن علی در تونس، مبارک در مصر و قذافی در لیبی بسیاری از کشورهای منطقه را در معرض خطر قرار داده است. با به‌هم خوردن توازن قدرت در منطقه این انقلاب‌ها منطقه را بیشتر در معرض مداخله خارجی قرار داده‌اند و در نتیجه واکنش‌های منطقه‌ای به این تحولات به یک نیاز ضروری تبدیل شده است. علاوه بر این ترس برخی از رهبران کشورهای عرب از گسترش تقاضا برای آزادی و دموکراسی به کشورهای خود، احساس نیاز ضروری برای پیگیری یک سیاست فعال به‌منظور کنترل پیشرفت این انقلاب‌ها را دارند (آدمی و بخشی تلپایی، ۱۳۹۲).

در سال ۲۰۱۱، تحولات سیاسی در خاورمیانه، به‌ویژه در جهان عرب چشم‌گیر بود. در برخی از این کشورها، اعتراضات سیاسی به نتیجه رسیده و موجب سرنگونی دولت‌ها شده است، در برخی از کشورها همچنان ادامه دارد و احتمال می‌رود به برخی کشورهای دیگر هم سرایت کند. کنشگران ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، هرکدام به‌نوعی از این تحولات متأثر شده و می‌کوشند با اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقداماتی، بر روند تحولات تأثیر بگذارند و آن‌ها را به سمت و سویی سوق دهند که آسیب کمتری بینند و دستاورد فزون‌تری داشته باشند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۴۸). درآمدهای نفتی از خصیصه‌های اصلی کشورهای منطقه خاورمیانه به‌ویژه کشورهای عربی به شمار می‌رود، به‌گونه‌ای که در دهه‌های اخیر ما شاهد تبدیل

نفت از یک کالای اقتصادی به یک کالای سیاسی در دست کشورهای منطقه (به‌ویژه عربستان) هستیم تا از طریق آن امنیت خود را تأمین کنند (میرترابی، ۱۳۹۴).

کشورهای عربی به دلیل میراث ملی‌گرایی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که همچنان بر آگاهی اجتماعی و خرد جمعی ملت‌های عرب تأثیر ژرفی دارد و نیز به دلیل نگاه هویت‌بخش عرب‌ها «میهن عربی» به‌جای کشورهای عربی و یا جهان عرب، از سطح اثرگذاری و اثرپذیری متقابل بالایی برخوردارند. تسری شتابان تحولات تونس به مصر و سایر کشورهای عربی در این چهارچوب و در نگاه به فرهنگ سیاسی ملت‌های عرب کاملاً قابل درک است.

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج‌فارس نیز همچون سایر کشورهای عربی از تحولات تونس و مصر اثر پذیرفته و تحرکات مردمی گسترده (بحرین و تا حدودی عمان) و محدودی (کویت و عربستان) به خود دیدند. این کشورها شاهد تجمعاتی بودند که خواستار اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اعطای آزادی‌های مدنی و حتی سرنگونی رژیم‌ها (بحرین) بودند. بحرین به ظاهر بیشترین تأثیر را از این دگرگونی‌ها پذیرفت، اما در نگاه به موازنه نیروها و ائتلاف‌های منطقه‌ای، به نظر می‌رسد در این دوره، عربستان سعودی با چالش‌های گسترده‌تر و مؤثرتری روبه‌رو بوده باشد. در میان بازیگران منطقه‌ای، عربستان سعودی با توجه به استراتژی سیاست خارجی‌اش که بخشی از آن را مهار و جلوگیری از نفوذ ایران در منطقه تشکیل می‌دهد، نقش بارزی را در تحولات این کشور ایفا نموده است و اقدامات گسترده‌ای، از حمایت مالی و معنوی از گروه‌های معارض و شورشی گرفته تا مداخله مستقیم نظامی را انجام داده است (کوهکن و تجری، ۱۳۹۳).

ریاض نه‌تنها با تهدیداتی داخلی روبه‌رو شد بلکه در محاصره دگرگونی‌هایی قرار گرفت که همواره از بروز آن‌ها در کشورهای پیرامون بیمناک بود. در این معنا، عربستان برخلاف بحرین و سایر کشورهای عربی وادار شد در دو جبهه به رویارویی با دگرگونی‌های مردمی بپردازد؛ نخست در درون عربستان و دوم در خارج و در همسایگی این کشور و به‌طور مشخص در بحرین و یمن.

درواقع عربستان پس از اطمینان نسبی از کارایی ابزارهای رشوه و سرکوب در پیشگیری از اعتراضات گسترده در داخل، مبارزه‌ای را برای حفظ جایگاه منطقه‌ای خویش آغاز کرد. سقوط مبارک بزرگ‌ترین ضربه را به محور موسوم «اعتدال عربی» زد. به‌علاوه دگرگونی‌های بحرین، یمن و اردن در مجاورت این کشور، تهدیدات نوینی را مطرح ساخت که جایگاه ریاض را بیش از پیش به مخاطره انداخت. به همین دلیل به‌تدریج استراتژی نوین سعودی برای رویارویی با دگرگونی‌های جهان عرب نمایان شد و عربستان، گام‌های نخست خویش را در بحرین و سپس یمن برداشت. عربستان با استفاده از سیاست چماق و هویج و با کمک ثروت عظیم حاصل از فروش نفت در بیشتر مواقع با دادن رشوه و کمک‌های مالی، مخالفان و معترضان داخلی و حتی منطقه‌ای را ترغیب و آرام می‌کرد و هر جا که لازم بود با استفاده از قدرت بالای نظامی خود حاصل از دلارهای نفتی، اقدام به تنبیه و سرکوب مخالفان و معترضان به‌ویژه در کشورهای عرب منطقه می‌کرد (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۷۷). لذا مقاله حاضر درصدد است با استفاده از نظریه دولت رانتیر نقش اقتصاد سیاسی نفت عربستان را در واکنش این کشور در برابر تحولات داخلی و اعتراضات منطقه‌ای بررسی کند.

چهارچوب نظری پژوهش

پدیده رانت و دولت رانتیر یا دولت تحصیلدار به‌ویژه با مطرح شدن نفت به‌عنوان عامل ایجاد دولت‌های رانتیر مورد توجه پژوهشگران و اندیشمندان حوزه سیاست و جامعه قرار گرفت و در پی آن نظریات دولت و اقتصاد رانتی برای تبیین و توجیه فقدان توسعه‌یافتگی سیاسی و اقتصادی در کشورهای متکی به درآمد حاصل از رانت مورد استفاده قرار گرفت. این نظریات در مجموع چنین استدلال می‌کنند که اتکا به درآمدهای بادآورده حاصل از رانت و به‌ویژه رانت نفتی موجب می‌شود تا این موضوع بر ساخت دولت، روابط دولت و جامعه و در نهایت بر اقتصاد و سیاست کشور، پیامدهای منفی بسیاری داشته باشد. نظریه‌پردازان دولت رانتیر همچنین تصریح می‌کنند چنین شرایطی موجب می‌شود تا روحیه

رانت‌جویی و مصرف‌گرایی در جامعه تشدید، ماهیت نمایندگی دولت تضعیف، فشربندی اجتماعی تغییر و دولت به توزیع‌کننده رانت تبدیل شود (فضلی‌نژاد و احمدیان، ۱۳۸۹).

رانت در لغت به معنای بهره مالکانه، کرایه و اجاره ارائه شده است و در واقع درآمدی است که از مواهب طبیعی به دست می‌آید و یا به تعبیری، رانت‌جویی فرایندی است که طی آن یک فرد، نهاد یا گروه صاحب اطلاعات، فرصت‌ها و امتیازهایی شود که دیگران از آن بی‌بهره‌اند و با تصاحب این فرصت‌ها به سرمایه‌های مالی و موقعیت‌های ممتاز سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دست یابند که در این مفهوم از رانت، نوعی ارتکاب به فساد نهفته است و این استفاده آگاهانه از امتیازات ویژه که دیگران در شرایط مساوی از آن بهره‌ای ندارند، اغلب زاییده انحصار است (بی‌نا، ۱۳۸۲).

رانت را درآمدی مازاد بر حداقل مقداری که برای جذب یک کارگر به یک شغل مشخص یا ورود یک بنگاه به یک فعالیت مشخص لازم می‌باشد، تعریف می‌کنند (خضری و رنایی، ۱۳۸۳: ۵) و زمانی که در اقتصاد سیاسی در خصوص رانت بحث می‌شود منظور درآمدهایی است که برای دولت از منبع خارجی تأمین می‌گردد (طیبیان، ۱۳۷۱)، مانند درآمدهای نفتی برای کشورهای صادرکننده نفت و یا درآمدی که مصر به‌عنوان حق عبور کشتی‌ها از کانال سوئز کسب می‌کند. یا در تعریفی دیگر در چهارچوب اقتصاد سیاسی به معنای تحصیلدار، توزیعی، تخصیصی و بهره‌بردار آمده است و به درآمدی گفته می‌شود که بدون زحمت و تلاش یدی یا فکری به دست می‌آید. به عبارت بهتر، رانت به درآمدهایی گفته می‌شود که هر دولت از راه فروش و صادرات منابع زیرزمینی و خدادادی به خارج به دست می‌آورد. این درآمدها با فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ارتباط ندارند. همچنین، کمک مستقیم بیگانگان به بعضی از کشورها نیز جزو درآمدهای رانتی محسوب می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۷۷: ۱۵۲).

از دیدگاه دیگر، رانت درآمد ناشی از اشتغال یا مالکیت یک حق نهادی است، بدون آنکه مالک برای دریافت این درآمد کمکی به تولید اجتماعی کرده باشد؛ به این معنا که کسب این حق نهادی تأثیری بر ظرفیت تولید اجتماعی ندارد. باید اذعان داشت که رانت

درآمدی خارج از عرصه فعالیت‌های مولد اقتصادی است که به لحاظ مفهومی امکان سرایت به حوزه‌های دیگر را دارد و رانت‌جویی نیز عبارت است از جستجو برای دست یافتن به این درآمد مازاد (قاسمی، ۱۳۸۳). در علم اقتصاد، رانت را به معنای درآمد مازاد بر هزینه فرصت‌های ازدست‌رفته تعریف نموده‌اند. همچنین اضافه درآمد یک عامل تولید نسبت به درآمدهای همان عامل در شرایط رقابت کامل نیز در تعریف رانت آمده است (حیدری، ۱۳۷۴: ۴۳).

به‌طور کلی، رانت به درآمدهایی گفته می‌شود که یک دولت از منابع خارجی معینی یا فروش منابع زیرزمینی و دریافت کمک‌ها از بیگانگان به دست می‌آورد. به این ترتیب هرگونه درآمدی که حاصل کار و تلاش تولیدی نباشد، تحت عنوان رانت نام‌گذاری می‌شود. برخی از اقتصاددانان رانت را به‌عنوان پرداخت به یک عامل که عرضه آن نسبت به اندازه پرداخت لازم برای استفاده از آن بدون کوشش باشد، تعریف می‌کنند (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۱).

لذا چنین می‌توان عنوان کرد که رانت درآمد و درواقع جایزه‌ای است که از مالکیت بر منابع طبیعی ناشی می‌شود. این درآمد بدون تلاش به دست می‌آید و در برابر مفاهیمی چون دستمزد و سود قرار دارد. درواقع هر دولتی که قسمت عمده درآمد خود را از منابع خارجی و به شکل رانت دریافت کند «دولت رانتیر» نامیده می‌شود؛ اما ویژگی متمایزکننده دولت رانتیر از دیگر دولت‌ها، این است که درآمدهای نفتی آن ارتباط بسیار ناچیزی با فرایندهای تولید در اقتصاد داخلی دارد. به این معنی که نیروی کار، سرمایه یا فناوری داخلی، نقش چندانی در درآمد نفتی دولت ایفا نمی‌کنند (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۱۳).

ویژگی‌های اصلی دولت رانتیر را می‌توان چنین ذکر کرد:

۱. انحصار دریافت رانت در دست دولت است.
۲. هزینه کردن رانت‌ها نیز در انحصار دولت است؛ از این رو دولت تبدیل به مؤسسه توزیع درآمدهای حاصل از مواهب الهی یا اصلی‌ترین نهاد سرمایه‌گذار و اشتغال‌زا می‌شود (حاتمی، ۱۳۸۶).

۳. غیر دموکراتیک به حساب می‌آید و تنها در شرایطی حاضر به پاسخگویی به نیازهای سیاسی و تحقق جامعه مدنی است که دموکراسی مشکل مهمی برای اجرای سیاست‌های رانت‌گونه آنان نباشد.

۴. دولت تحصیلدار توسط رانت‌های پرداختی، درصدد جلب حمایت نخبگان و گروه‌های رقیب برای حفظ قدرت انحصاری خویش برمی‌آید (فهیمی، ۱۳۸۶).

۵. اقتصاد رانتهی معیار تحرک اجتماعی و کسب موقعیت اجتماعی بالاتر و نزدیکی به منابعی است که انحصار رانت را در اختیار دارد.

درآمدهای رانتهی معمولاً سه اثر عمده بر روی دولت دارند:

الف) استقلال دولت از جامعه: که دولت در سایه دریافت رانت‌ها از خارج، دیگر به منابع داخلی درآمد مثل مالیات، عوارض و تولید و صدور کالای تولیدی داخلی نیاز ندارد.

ب) بی‌نیازی دولت از ایجاد دموکراسی و نهادهای دموکراتیک: این ویژگی پیامد ویژگی قبل است. وقتی دولت از منابع داخلی، استقلال مالی داشته باشد، نوعی قدرت انحصاری به دست می‌آورد؛ بنابراین نیازی به دخالت دادن گروه‌ها و طبقات مختلف در قدرت نمی‌بیند. در این‌گونه کشورها، ممکن است که مبارزه برای کسب قدرت صورت بگیرد ولی معمولاً جناح‌ها به دنبال حمایت از دموکراسی و یا کمک گرفتن از مردم برای رسیدن به قدرت نیستند (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۲).

ج) تبدیل شدن دولت به توزیع‌کننده رانت: توزیع ثروت، شغل و تولیدات که بیشتر به شکل مونتاژ است، به‌طور عمده به دست دولت می‌افتد. نظریه‌پردازان بر اساس همین ویژگی توزیعی دولت، به این‌گونه دولت‌ها، دولت‌های تخصیصی می‌گویند که در مقابل دولت‌های تولیدی قرار می‌گیرند (امام جمعه‌زاده و معصومی، ۱۳۸۹: ۳۶).

عربستان سعودی و فرایند دولت‌سازی

عربستان سعودی با ۲۱۴۹ میلیون کیلومتر مساحت، بزرگ‌ترین کشور غرب آسیا و دومین کشور بزرگ عرب‌نشین پس از الجزایر است. این کشور بیش از ۲۷ میلیون جمعیت دارد که

فقط ۱۶ میلیون آن‌ها شهروند این کشور و بقیه از اتباع خارجی هستند. این کشور از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان نفت دنیا است. صادرات نفت خام تقریباً ۹۵-۹۰ درصد از درآمدهای صادراتی و ۸۰-۷۰ درصد از کل درآمدهای عربستان سعودی را شکل می‌دهد. از بُعد اجتماعی و فرهنگی باید به این مسئله اشاره کرد که جامعه عربستان همچنان بر پایه روابط قبیله‌ای استوار است. در این کشور وجود تعصب و علقه‌های نیرومند قبیله‌ای به‌علاوه علایق مذهبی، شکل‌دهنده فرهنگ کلی جامعه می‌باشد (رحمانیان، ۱۳۹۴).

عربستان سعودی یک قدرت غیر متعارف است که از لحاظ نظامی ضعیف‌تر از همسایگان منطقه‌ای خود می‌باشد و جمعیت آن که یک‌چهارم آن را کارگران خارجی تشکیل می‌دهند، در مقایسه با مصر، ترکیه یا ایران خیلی کم است. از نظر تولید ناخالص داخلی، عربستان رتبه اول را در جهان عرب داشته و در خاورمیانه نیز پس از ترکیه قرار دارد. این کشور بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده نفت بوده و صاحب یک‌چهارم از ذخایر نفتی شناخته‌شده جهان است. همچنین دو شهر از مقدس‌ترین شهرهای اسلام، یعنی مکه و مدینه در آن قرار دارند، بنابراین عربستان ادعای ویژه در رهبری جهان اسلام را دارد. اهداف بنیادین سیاست خارجی عربستان، حفاظت از کشور در برابر سلطه خارجی و یا تهاجم نظامی و نیز تضمین ثبات داخلی رژیم آل سعود است. در بُعد سیاسی عربستان را باید دارای یک سیستم سیاسی کاملاً بسته دانست. قدرت سیاسی در این کشور در دست یک گروه کوچک از نخبگان سیاسی قرار دارد و انتقال قدرت به شیوه‌ای کاملاً غیر دموکراتیک صورت می‌گیرد. در این کشور قدرت سیاسی در اختیار قبیله آل سعود و قدرت مذهبی در اختیار آل وهاب است (هینه بوش و احتشامی، ۱۳۹۰).

در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی که ایران و ترکیه دگرگونی‌های عمیقی را در چشم‌اندازهای اجتماعی و سیاسی خود تجربه می‌کردند، شکل‌گیری پادشاهی عربستان سعودی تازه آغاز شده بود. به راه افتادن طغیان اعراب و تأسیس پادشاهی حجاز که دیری نپایید، افول فزاینده سیطره امپراتوری عثمانی را بر این ناحیه به‌خوبی نشان داد. با توجه به این شرایط در سال ۱۹۰۲ میلادی یک جنگجوی جوان صحرا به نام عبدالعزیز بن

عبدالرحمان که بعدها به ابن سعود مشهور شد از طایفه سعود برخاست و سرانجام تحت لوای خانواده خود حکومت پادشاهی یکپارچه‌ای را با نام پادشاهی عربستان سعودی در سرزمین عربستان بنیان نهاد. سعودی‌ها یکی از خانواده‌های سرشناس در ناحیه نجد عربستان بودند که سالیان متمادی در مجاورت ریاض سکونت داشتند (کامرو، ۱۳۹۱).

پیشینه سلسله سعود به سال ۱۷۲۶ میلادی، یعنی زمانی برمی‌گردد که فردی به نام محمد بن سعود در شهر عیه سکونت اختیار و حکومت بر این شهر را که در شمال غرب ریاض قرار داشت، آغاز کرد. در سال ۱۷۴۵ میلادی، محمد بن سعود در حال سفری با شیخ محمد بن عبدالوهاب دیدار کرد و تحت تأثیر عقاید خشکه مقدسانه وی قرار گرفت. پس از آن ائتلافی نیرومند بین آن دو محمد شکل گرفت، یکی مسئولیت فرماندهی نظامی را بر عهده گرفت و دیگری برانگیختن تعصب عقیدتی- مذهبی جنبش وهابیت را عهده‌دار شد. در دهه ۱۸۸۰ میلادی، طایفه سعود تحت الشعاع خاندان در حال رشد دیگری به نام الرشید قرار گرفت که در سال ۱۸۹۰ میلادی، طایفه سعود را از ناحیه ریاض بیرون راند. در سال ۱۹۰۲ میلادی، یک عضو بیست و یک‌ساله خاندان آل سعود به نام عبدالعزیز در حمله‌ای شجاعانه، ریاض را دوباره تصرف کرد و تا آنجا پیش رفت که خود را پادشاه عربستان نامید.

عبدالعزیز در خلال همه اقدامات خود از یاری انگلیسی‌ها برخوردار بود و انگلیسی‌ها افزون بر پرداخت مستمری ماهانه، اسلحه و مهمات لازم را در اختیار وی قرار می‌دادند و از او به عنوان ابزاری مناسب جهت ایجاد مزاحمت برای سلطان عثمانی استفاده می‌کردند. در سال ۱۹۲۴ میلادی، شهر طائف به تصرف نیروهای عبدالعزیز درآمد و در ظرف چند ماه وی مکه را فتح کرد. مدینه و جده در سال بعد به تصرف درآمدند. تا سال ۱۹۲۶ میلادی، اطمینان عبدالعزیز به آن حد رسیده بود که خود را پادشاه حجاز و سلطان نجد اعلام کند، عنوانی که وی در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۲ میلادی، آن را رسماً به پادشاهی عربستان سعودی تغییر داد، به این ترتیب پادشاهی وی اکنون کامل بود و او اولین پادشاه عربستان سعودی شد (زراعت‌پیشه، ۱۳۸۴).

عبدالله بن عبدالعزيز آل سعود ششمین پادشاه عربستان سعودی بود که از تاریخ اول اوت ۲۰۰۵ تا هنگام مرگش به مدت بیش از نه سال پادشاه عربستان سعودی بود. ملک عبدالله دوازدهمین فرزند عبدالعزيز آل سعود و بنیان‌گذار عربستان جدید بود. پس از مرگ ملک عبدالله برادرش سلمان بن عبدالعزيز در ۲۴ ژانویه ۲۰۱۵ پادشاه عربستان سعودی شد. ملک سلمان در مقایسه با برادرش ملک عبدالله پادشاه پیشین عربستان سعودی، دیدگاه‌های مثبتی نسبت به اصلاحات، ولو در ظاهر، ندارد و معتقد است که دموکراسی و حاکمیت مردم چندان مناسب جامعه محافظه‌کار عربستان نیست و نسبت به برادرش ملک عبدالله محافظه‌کارتر است.

نقش نفت در اقتصاد عربستان سعودی

بخش انرژی به‌عنوان ستون فقرات اقتصاد عربستان تلقی می‌شود. پادشاهی سعودی در حدود ۱،۴ (یک‌چهارم) ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد و بزرگ‌ترین صادرکننده نفت خام است. اصولاً وظیفه تولید و صدور نفت در این کشور توسط شرکت آرامکو انجام می‌گیرد. در سال ۱۹۳۸ ذخایر نفتی در شرق عربستان کشف شد و از سال ۱۹۴۱ استخراج نفت توسط شرکت آمریکایی آرامکو آغاز شد. در سال ۱۹۷۲ عربستان کنترل ۲۰ درصد شرکت آرامکو را در اختیار گرفت و در سال ۱۹۷۳ ملک فیصل رهبری تحریم نفت بر ضد کشورهای غربی به‌منظور حمایت از جنگ مصر و سوریه با رژیم صهیونیستی را بر عهده گرفت؛ اما دو سال بعد توسط برادرزاده‌اش ترور شد. در سال ۱۹۸۰ عربستان مالکیت کامل آرامکو را بر عهده گرفت (جعفری و پيله فروش، ۱۳۹۴: ۵).

از سال ۱۹۷۶ عربستان با داشتن ۱۶ درصد ذخایر اثبات‌شده نفت، بزرگ‌ترین صادرکننده نفت است که بیشترین ظرفیت تولید نفت خام را نیز دارد. حجم عظیم صادرات نفت عربستان انبوهی از ارزهای خارجی را در اختیار این کشور قرار داده که مدیریت آن نیاز به سازوکار خاصی دارد. عربستان با ۲۶۵،۷۹ میلیارد بشکه ذخیره اثبات‌شده تا سال ۲۰۱۳ تقریباً یک‌چهارم ذخیره نفت جهان را در اختیار دارد. این کشور دارای حدود ۱۰۰

میدان عمده نفت و گاز است؛ اما بیش از نیمی از ذخایر نفت عربستان تنها در هشت میدان از میدان‌های نفتی این کشور قرار گرفته‌اند. غوار، بزرگ‌ترین میدان نفتی جهان با حدود ۷۰ میلیارد بشکه ذخیره اثبات شده است که در این کشور قرار دارد (زراعت‌پیشه، ۱۳۸۴: ۵۵). نفت ۹۰ درصد از صادرات کشور و بخش عمده درآمد دولت را تشکیل می‌دهد. صنعت نفت حدود ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی عربستان را تشکیل داده و درآمد سرانه این کشور حدود ۵۳۱۴۹ دلار و بر اساس برابری قدرت خرید دوازدهمین در دنیا است. مؤسسه جدوی که یک بانک سرمایه‌گذاری در عربستان است، در گزارش تحلیلی خود در خصوص بودجه سال ۲۰۱۵ عربستان، پیش‌بینی می‌کند که ۸۳ درصد درآمدهای دولت در این سال مالی ناشی از درآمدهای نفتی است (جعفری و پیله فروش، ۱۳۹۴).

با بهره‌گیری از ذخایر غنی زیرزمینی، کشور نیمه‌بدوی، فقیر و کم‌جمعیت عربستان با توجه به مساحت آن به یک کشور ثروتمند تبدیل شد و این پادشاهی، نمونه بارز مملکتی است که با درآمدهای عظیم نفتی، سرمایه‌دار شده است. اهمیت این درآمدها و منابع مالی موجود، امکان فراهم ساختن تجهیزات و ساختارهایی را به وجود آورد تا این کشور نیمه‌بدوی را به سطح کشورهای غربی برساند. درآمد هنگفت نفت به حکومت سعودی اجازه داد تا از طریق ارائه خدمات رفاهی و توزیع ثروت، در مقام یک دولت رفاه اجتماعی ایفای نقش کند.

وضعیت توسعه سیاسی در عربستان سعودی

لوسین پای معتقد است که افزایش ثبات سیاسی، استقرار دموکراسی، گسترش جامعه مدنی و یک ملت-دولت کارا از مؤلفه‌های توسعه سیاسی هستند (پای، ۱۳۷۰: ۴۱). پدیده دولت راننیر بیشتر در عرصه سیاسی مطرح است و مانع شکل‌گیری مؤلفه‌های توسعه سیاسی در جامعه و در رابطه دولت و مردم می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۷۷)، بنابراین اتکا به درآمد نفت موجب شکل‌گیری اقتصاد تک‌محصولی و بزرگ شدن دولت می‌شود که این امر به دلایل زیر مانع توسعه سیاسی در کشور عربستان با دولت راننیر می‌شود، یا حداقل فرایند توسعه سیاسی را کند می‌کند.

الف) اتکا به درآمد نفت منجر به گسترش فساد سیاسی و اقتصادی می‌شود. یکی از پیامدهای عمده مداخله دولت در اقتصاد و گسترش تصدی‌گری آن، گسترش فساد است. در عربستان به دلیل آنکه دولت بزرگ و میزان دخالت دولت بیشتر است، میزان فساد نیز بیشتر است. عربستان از لحاظ فساد از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰، رتبه بالای ۵۰ از ۱۰۰ را داشته است. بدیهی است که اتکا به درآمد نفت و به دنبال آن بزرگی دولت، تنها یکی از علل بروز فساد گسترده اقتصادی و سیاسی است. فساد اقتصادی و سیاسی معلول علل و عوامل متعددی است که اتکا دولت به درآمدهای سهل‌الوصول نفتی یکی از آنها است. چنان که در بسیاری از کشورهای غیرنفتی نظیر افغانستان و پاکستان نیز شاهد فساد گسترده هستیم. از نظر میزان کنترل دولت‌ها بر فساد سیاسی و اقتصادی و با توجه به میزان حاکمیت قانون می‌توان گفت، در کشورهایی که متکی به درآمد نفتی هستند، میزان حاکمیت قانون و به دنبال آن میزان کنترل بر فساد کمتر از کشورهایی است که در آن‌ها دولت متکی به درآمد رانتی نیست.

ب) اتکا به درآمد نفت منجر به استقلال دولت از طبقات اجتماعی می‌شود. پس از آنکه دولت به واسطه درآمدهای نفتی بزرگ و مداخله‌گر می‌گردد در حوزه اقتصادی مانع آزادی اقتصادی می‌شود و در حوزه سیاسی نیز به دنبال آن تأثیراتی برجای خواهد گذاشت. یکی از آشکارترین این پیامدها، استقلال دولت از جامعه و طبقات اجتماعی است. دولت رانتیر با توجه به منبع عمده درآمدش که ناشی از فروش نفت است، کمترین میزان وابستگی را به منابع داخلی خواهد داشت. دولت عربستان همواره از جامعه بی‌نیاز و مستقل بوده است. یکی از منابع عمده وابستگی هر دولتی به جامعه خویش، مالیات شهروندان آن جامعه است. دولت عربستان اتکای چندانی به دریافت مالیات از شهروندانش ندارد و مستقل است. در عربستان سهم مالیات در تولید ناخالص داخلی عربستان هیچ‌گاه از پنج درصد فراتر نرفته است. علاوه بر آن، این روند همواره افزایشی نبوده است و صعود و نزول‌هایی داشته است (قادری و میرزایی، ۱۳۹۲: ۱۷).

ج) اتکا به درآمد نفت باعث عدم پاسخگویی دولت به مطالبات سیاسی شهروندان می‌شود. پس از آنکه روشن شد که دولت رانتیر از جامعه خویش مستقل است می‌توان این

پیش‌بینی را مطرح کرد که بنابراین دولت در برابر مطالبات شهروندان خود پاسخ‌گو نخواهد بود. یکی از دلایل این امر آن است که اساساً اتکا به درآمد نفت مانع شکل‌گیری و یا باعث به تعویق افتادن شکل‌گیری طبقات و گروه‌هایی می‌شود که قدرت مطالبه پاسخ‌گویی از حکومت را داشته باشند. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که میزان پاسخگویی دولت عربستان به شهروندانش بسیار پایین است و سال به سال از این میزان نیز کاسته می‌شود و وضعیت این شاخص در عربستان بسیار نامطلوب است. چنان‌که این کشور در زمره ده حکومت غیر پاسخگویی جهان قرار دارد.

د) اتکا به درآمد نفت مانع رشد جامعه مدنی می‌شود. به دنبال استقلال دولت از جامعه و فقدان طبقات اجتماعی قوی که توان مطالبه پاسخگویی از دولت را داشته باشند و به دنبال آن پاسخگو نبودن حکومت، پس نمی‌توان انتظار وجود جامعه مدنی قوی و فعالی داشت؛ بنابراین، می‌توان گفت که در عربستان فقدان جامعه مدنی قوی وجود دارد. در اینجا، شاخص قوت و ضعف جامعه مدنی، وجود یا فقدان گروه‌ها و تشکل‌ها، رسانه‌های خصوصی و مطبوعات آزاد است. در کشور عربستان رسانه‌های دیداری و شنیداری خصوصی که به واسطه استقلال از دولت بتوانند منتقد دولت باشند وجود ندارد. رسانه‌های موجود همگی دولتی بوده و چون هزینه‌های خود را از منابع دولتی تأمین می‌کنند در نتیجه به دولت وابسته هستند و نمی‌توانند سخنگوی جامعه مدنی باشند (عظیمی، ۱۳۸۵: ۳۹). ساختار دولت رانتیر مانع تشکیل گروه‌های مدنی مستقل و کارایی آنان است، چراکه دولت رانتیر آن‌قدر بزرگ می‌شود و آن‌قدر هم در همه عرصه‌ها حضور یافته و وظایف متنوعی که معمولاً توسط نهادهای مدنی انجام می‌شود را بر عهده می‌گیرد که به‌طور طبیعی مانع رشد دیگر گروه‌های مدنی می‌شود.

ت) اتکا به درآمد نفت، دولت را قادر می‌سازد تا به سرکوب مخالفان دست بزند. فقدان آزادی‌های مدنی و سیاسی در دولت‌های رانتیر به سرکوب فعالیت‌های سیاسی شهروندان و اعتراضات مخالفین منجر می‌شود. اتکا به درآمدهای هنگفت نفتی باعث می‌شود تا دولت‌ها با به رسمیت نشناختن حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی، دست به

سرکوب فعالیت‌های سیاسی بزند. درآمدهای نفتی هزینه این سرکوب‌ها را فراهم می‌سازد. عربستان سعودی هر ساله مقادیر عظیمی از بودجه خود را صرف امور نظامی و امنیتی برای سرکوب مخالفان می‌کند (دلفروز، ۱۳۸۱: ۶۵). استقلال مالی دولت رانتیر در این مورد حائز اهمیت است. چنانچه هزینه‌های دولت از منابع داخلی و از مالیات شهروندان تأمین شود، دولت برای اخذ مالیات به مشروعیت نیاز دارد و نمی‌تواند دست به سرکوب گسترده‌ای بزند؛ اما در دولت‌های رانتیر که منابع مالی خارجی و مستقل از جامعه خویش دارند، این امر به سهولت امکان‌پذیر است. دولت رانتیر برای بقا و حفظ قدرت خویش، با انکار حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی شهروندان، فعالان سیاسی را سرکوب می‌کند؛ بنابراین، وضعیت حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی در عربستان بسیار پایین و وضعیت کلی عربستان غیر آزاد است (قادری و میرزایی، ۱۳۹۲: ۲۳).

واکنش دولت رانتیر عربستان در قبال تحولات و اعتراضات داخلی

بلافاصله پس از سرنگونی بن علی در تونس، تحرکاتی در عربستان و در راستای اعتراض به رژیم حاکم و به تأسی از قیام تونس آغاز شد. در اولین اقدام، مردی در جازان، در جنوب عربستان، دست به خودسوی زد. به‌علاوه فراخوان‌هایی برای برگزاری تظاهرات ضد دولتی در صفحه‌های فیس‌بوک ظاهر شد؛ اما این فراخوان‌ها هیچ‌گاه به برگزاری تظاهرات گسترده نینجامید. پس از سقوط مبارک در مصر و آغاز دو قیام بزرگ بحرین و لیبی، عربستانی‌ها مردم را با تبلیغات گسترده‌تری دعوت به برگزاری «روز خشم» در ۱۱ مارس کردند.

افزون بر اعلام روز خشم، مجموعه‌ای از فعالان سیاسی در اقدامی بی‌سابقه، تأسیس اولین حزب سیاسی پادشاهی عربستان را اعلام کردند. البته اکثر این افراد بازداشت شدند و جمعه خشم نیز، به‌رغم محدودیت مشارکت مردمی، به‌شدت سرکوب شد و روشن شد که سیاست مشت آهنین امیر نایف، وزیر کشور عربستان، بر مشی مصالحه‌جو و گفت‌وگوطلب پادشاه این کشور غالب آمده بود. البته این امر به معنای بی‌اثر بودن اعتراضات و مطالبات مردمی

نبوده است. همچنان‌که برخی از شاهزادگان سعودی نیز دعوت به پاسخگویی به مطالبات و مهیا ساختن فضا برای گفت‌وگو کردند. علاوه بر سرکوب معترضان و کشته و زخمی شدن تعدادی از فعالان در روز خشم ۱۱ مارس، رژیم آل سعود از ابزار دیگری نیز برخوردار بود که رژیم‌های بن علی و مبارک از آن برخوردار نبودند: برخی ناظران استدلال می‌کنند که دلیل عدم وقوع اعتراضات گسترده در عربستان، در شرایط کنونی و احتمالاً در آینده، وجود دو منبع فوق‌العاده، با حجم گسترده در دست رژیم سعودی است. نخست منبعی نمادین یعنی مذهب است که از راه اتحاد رژیم با دستگاه رسمی مذهبی وهابی تأمین می‌شود و دوم منبعی مادی؛ یعنی نفت است؛ اما استفان لاکرویکس پژوهشگر مسائل عربستان، به‌درستی در برابر این استدلال بیان می‌کند که بزرگ‌ترین مخالفت‌ها در دهه‌ها و سال‌های گذشته از درون دستگاه مذهبی و از سوی چهره‌های شاخص مذهبی صورت گرفته و به نظر می‌رسد حتی دستگاه رسمی مذهبی در فرصت مناسب در مقابل رژیم خواهد ایستاد؛ اما نفت برخلاف منبع نمادین مشروعیت سعودی، همچنان کاملاً در اختیار رژیم خواهد بود. در واقع رانت نفت هویج سیاست چماق و هویج سعودی‌ها بود. از جمله معضلات اساسی دولت‌های رانتیر، پیشگیری از پیشرفت فرایند توسعه سیاسی از طریق بهره‌گیری از رانت در جهت مرتفع ساختن هرچند موقت مشکلات ساختاری ناشی از اقتدارگرایی می‌باشد. دولتی که از منابع درآمد خارجی و مستقل از جامعه برخوردار است، نیازی به پاسخگویی به جامعه نمی‌بیند و تنها به‌طور موقت و برای رفع بحران فوری، این پاسخگویی لازم می‌باشد. افزون بر این، رانت کارکرد دیگری در تحکیم اقتدارگرایی رژیم‌های عربی دارد. اندیشمند عرب «میشل نعمه» در این باره می‌نویسد: مداخله غرب در کشورهای عربی به‌عنوان سازوکاری برای حفظ منافع و دفاع از هژمونشان بر نفت عربی، ماهیت اقتدارگرایی رژیم‌های جهان عرب را تحکیم کرد. پادشاه ۸۷ ساله و بیمار عربستان که پیش از اعتراضات به مدت سه ماه برای درمان در خارج از این کشور به سر می‌برد، با وعده کمک ۳۷ میلیارد دلاری به این کشور بازگشت، کمک‌هایی که شامل ۱۵ درصد افزایش حقوق کارکنان دولت، بازپرداخت بدهی زندانیان بدهکار، کمک مالی به دانشجویان و بیکاران و نیز قول ایجاد نیم میلیون واحد مسکونی با

قیمت‌های ترجیحی و افزایش بودجه پلیس مذهبی می‌شد. افزون بر این اعلام شد انتخابات شهرداری‌ها که تنها یک‌بار در ۲۰۰۵ برگزار شده بود برگزار خواهد شد؛ اما در واقع رژیم سعودی دچار شکاف‌های گسترده‌ای است که نمی‌تواند با ابزارهای سنتی (چماق و هویج) و راه‌حل‌های موقت، آن‌ها را حل و فصل کند. نسل‌های نوینی که مطرح‌کننده هویت نوینی در خاورمیانه عربی هستند این امکان را تا حدود زیادی از دولت‌های رانتیر می‌گیرند که بسان گذشته با پرداخت مجموعه‌ای از مشوق‌های مالی، بحران‌ها را مرتفع سازند.

دو تفاوت عمده قیام عربستان با سایر قیام‌ها (به‌خصوص در مصر و تونس)، مذهبی بودن و نیز مواجهه آن با توانمندی دولت می‌باشد. اگرچه بسیاری از غیر شیعیان نیز در قیام محدود عربستان نقش داشتند، اما در واقع جغرافیای قیام به‌خوبی گویای آن بود که شیعیان، فعالان اصلی آن هستند. افزون بر این، رژیم سعودی از نظر توان مالی، قابل مقایسه با رژیم‌های بن علی و مبارک نیست؛ به همین دلیل قابل پیش‌بینی بود که تحولات در عربستان سیر متفاوتی به خود بگیرد (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۸۴).

این دو تفاوت در سطح قیام و نیز مدیریت بحران، تفاوت‌هایی را بین عربستان و سایر کشورهای عربی رقم زد. به دلیل محدودیت قیام به مناطق شیعی (به استثنای چند تجمع کوچک در ریاض)، دولت با متهم ساختن عوامل خارجی به توطئه و نیز متهم کردن شیعیان سعودی به همکاری با بیگانگان علیه وحدت ملی، به سرکوب قیام دست زد. در واقع سعودی‌ها همواره در رویارویی با اعتراضات و بحران‌های داخلی، با اتخاذ گفتمانی فرقه‌ای، در تلاش بوده‌اند که سرکوب معترضان را توجیه کنند. گفتمان فرقه‌ای عربستان در جریان جنگ ایران و عراق، جنگ صعده و نیز بحران‌های اخیر به‌ویژه در بحرین، شاهدی بر این مدعاست؛ بنابراین طبیعی بود که سعودی‌ها، با تکیه بر توان مالی و جذب وفاداری گروه‌های مختلف، بسان گذشته با اتخاذ گفتمانی فرقه‌ای دست به سرکوب بزنند. پس از سرکوب و نیز توزیع منابع میان مردم (که به شکل رشوه‌های عمومی دولت به شهروندان نمود یافت) و غلبه بر بحران داخلی، نگاه سعودی‌ها متوجه خارج از این کشور شد. چند روز پس از روز خشم ۱۱ مارس، نیروهای سعودی و اماراتی برای سرکوب قیام بحرین

وارد این کشور شدند و سه هفته پس از آن ابتکار شورای همکاری خلیج فارس برای مهار بحران یمن مطرح شد (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۸۵).

یکی دیگر از بزرگ‌ترین معضلات دولت عربستان در داخل بافت قبیله‌ای در جامعه عربستان می‌باشد، اما درآمدهای گسترده از محل فروش نفت، این چالش را کم‌رنگ کرده است. البته کم‌رنگ شدن آن به‌هیچ‌وجه به معنای از میان رفتن آن نیست و در صورتی که راه‌حلی اساسی برای این مشکل اندیشیده نشود، احتمال گسترش آن در آینده چندان دور از انتظار نخواهد بود. آل سعود تاکنون با کمک درآمدهای هنگفت نفتی به خرید مشروعیت می‌پردازد و ثبات داخلی را تأمین می‌کند؛ اما ثبات مبتنی بر ثروت نفتی همچون خود نفت بادوام نخواهد بود. از دیگر معضلات عربستان برای مقابله با مشکلات و اعتراضات داخلی و منطقه‌ای، ضعف قدرت نظامی و ارتش آن است. هرچند عربستان تاکنون تلاش کرده است با توجه به ضعف قدرت نظامی، پرستیژ و اثرگذاری جهانی خود بر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را بر منابع گسترده مالی‌اش بنا نهد، اما روشن است که تبدیل شدن به قدرت چهاربعدی منطقه مستلزم ایجاد تغییرات اساسی در نیروهای مسلح سعودی و بومی‌سازی و کارآمد ساختن کارکنان آن است (احمدیان و صادقی، ۱۳۸۶: ۱۶۰).

برای انقلاب در مورد چالش سرایت انقلاب به پادشاهی سعودی، عده‌ای معتقد بودند که عربستان یک «میوه رسیده» است و عده‌ای دیگر اعتقاد داشتند که پادشاهی سعودی به لحاظ سطح بالای استاندارد زندگی، مصون از تغییر است، اما در عمل وضعیتی بین این دو سناریو اتفاق افتاد، زیرا عربستان با اعتراض‌هایی از سوی شیعیان و نیز اعتراض‌های محدودی از سوی اهل سنت از جمله حزب الصحوه و حزب الامه الاسلامی مواجه شد که با بسیج منابع مالی و معنوی و نیز با سرکوب، به آن‌ها پاسخ داد و در سطح منطقه‌ای نیاز در صدد محدود کردن هر تغییر انقلابی پس از مبارک برآمد؛ زیرا از قدرت‌گیری نخبگان طرفدار دموکراسی در مصر که به دشمنی آن‌ها با نظام اقتدارگرا و محافظه‌کار سعودی منجر می‌شد، نگران بود (همیانی، ۱۳۹۴: ۵۹).

سیاست خارجی عربستان سعودی

اهداف بنیادین سیاست خارجی عربستان، حفاظت از کشور در برابر سلطه خارجی و یا تهاجم نظامی و نیز تضمین ثبات داخلی رژیم آل سعود است. سیاست خارجی عربستان یکی از ابزارهایی است که برای تأمین امنیت نخبگان حاکم و ساخت دولت سعودی مورد استفاده قرار می‌گیرد. سیاست‌هایی که در مورد مفید بودن آن‌ها در یک سطح برای عربستان تردیدی وجود ندارد، می‌تواند در سطوح دیگر مشکلاتی را برای آن ایجاد نماید. با اینکه رهبری عربستان بر بازار جهانی نفت، ثروت و موقعیت بین‌المللی را به ارمغان آورده است، اما این کشور را در معرض فشارهای شدید منطقه‌ای و جهانی قرار داده است. تأکید خودآگاهانه بر «اسلامی‌ترین» کشور بودن در میان کشورهای مسلمان، عنصر مهمی در مشروعیت داخلی و جایگاه منطقه‌ای عربستان سعودی بوده است، اما در عین حال؛ باعث انتقاد از طرف دیگر مدعیان جهان عرب و جهان اسلام شده است. مدیریت این تناقضات است که سیاست خارجی عربستان را به‌طور طبیعی محتاط بارآورده است، آن هم درحالی‌که رهبری عربستان می‌کوشد که میان فشارهای متعدد، مصالحه ایجاد کند. وقتی مصالحه ناممکن است، سعودی‌ها ناگزیر از انتخاب‌های صریح می‌شوند و این امر اصول راهنمای سیاست خارجی عربستان سعودی را آشکار می‌کند (هینه بوش و احتشامی، ۱۳۹۰).

همگرایی عربستان سعودی با اقتصاد جهانی و نظام استراتژیک، بیشتر از طریق نقش آن به‌عنوان یک تولیدکننده عمده نفت در جهان ممکن شده است. درآمدهای نفتی به این کشور امکان می‌دهد که یکی از عمده‌ترین واردکنندگان سخت‌افزار نظامی باشد. نفت اساس رابطه راهبردی میان عربستان و آمریکا را شکل می‌دهد، رابطه‌ای که تبدیل به یک شبکه درهم‌تنیده‌ای از روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی شده است. این روابط نزدیک با ایالات متحده باعث شده است تا برخی از تحلیلگران، نقش عربستان سعودی را در نظام بین‌المللی نمونه‌ای از «وابستگی کلاسیک» توصیف کنند. همگرایی عربستان سعودی با نظام اقتصادی و راهبردی جهان، بیشتر با وابستگی متقابل نامتقارن قابل درک است تا وابستگی. عربستان قادر بوده است از اهرم نفت برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود، یعنی حفظ استقلال دولت و ثبات رژیم استفاده کند. ویژگی خاص نفت، توان فشار عربستان

سعودی را هم در داخل و هم در سطح منطقه و جهانی افزایش می‌دهد. درآمد حاصل از نفت به‌طور مستقیم عاید دولت می‌شود و نه بازیگران خصوصی در داخل کشور. برای عربستان سعودی ارتباط با آمریکا گاهی در تعارض با منافع امنیتی آن در سطح منطقه‌ای بوده است. در مسائل منطقه‌ای، عربستان کاملاً از خط‌مشی واشنگتن، به‌خصوص مسائل اعراب و رژیم صهیونیستی پیروی نکرده است. عربستان در منطقه وسیع‌تر خاورمیانه، از نظر نظامی، دولتی ضعیف است که تلاش می‌کند استقلال و خودمختاری را از طریق جلوگیری از ظهور هژمون‌های منطقه‌ای حفظ نماید. برعکس، در شبه‌جزیره عربی، این کشور مدعی نقش هژمون است و خود را به‌عنوان شریک برتر خارجی یمن و دولت‌های پادشاهی کوچک‌تر که همراه با عربستان شورای همکاری خلیج فارس را شکل می‌دهند، محقق می‌داند (زراعت‌پیشه، ۱۳۸۴: ۲۲۱).

آنچه سیاست خارجی عربستان را در منطقه پیچیده می‌کند، اهمیت هویت‌های سیاسی فراملی، یعنی عربیسم و اسلام در خاورمیانه است. به دلیل ظرفیت بسیج جنبش‌های سیاسی که ناشی از هویت‌ها است، محاسبات عربستان درباره قدرت و تهدید در منطقه پیچیده‌تر از آن چیزی است که نظریه‌های کلاسیک توازن قوا ارائه می‌دهند. عربستانی‌ها مجبورند در مقابل تهدیدات کاملاً سیاسی که مشروعیت و امنیت داخلی آن‌ها را تهدید می‌کند، از خود واکنش نشان دهند. تهدیدات ناشی از ایدئولوژی‌های فراملی برای ثبات و امنیت رژیم سعودی در طول زمان، از منابع مختلفی نشأت گرفته است. از دهه ۱۹۲۰ تا اوایل دهه ۱۹۵۰، پادشاهان هاشمی عراق و اردن علیا، منشأ این تهدیدات بودند. در اواخر دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ جنبش اتحاد عربی عبدالناصر، در سال ۱۹۷۹ و دهه ۱۹۸۰ انقلاب اسلامی ایران و در بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱ صدام حسین که عکس طرفداری از ناسیونالیسم عربی و اسلام‌گرایی را به دست گرفت، منشأ این تهدیدات بودند. ماهیت دوگانه تهدیداتی که سعودی‌ها با آن مواجه‌اند (قدرت سنتی و جاذبه ایدئولوژیک) که گاهی باعث پیچیده شدن گزینه‌های سیاست خارجی آن‌ها شده است، همچنین احساسات عرب‌گرایانه و اسلامی فراملی، آزادی عمل سعودی‌ها را محدود می‌کند و سر راه حرکت‌هایی در سیاست

خارجی می‌شود و گرنه رژیم صهیونیستی می‌توانست یک شریک ائتلافی ایده‌آلی برای عربستان سعودی در برابر تهدیدات نامبرده باشد (هینه بوش و احتشامی، ۱۳۹۰: ۳۵۱).

ریاض توانسته است از جایگاه خود به‌عنوان رهبر جهان اسلام برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود استفاده کند. به‌هنگام مقابله با پان‌عربیسیم ناصری در دهه ۱۹۶۰، عربستان سعودی تأکید کرد که اصل سامان‌دهنده سیاست منطقه‌ای باید اسلام باشد نه عربیسیم و به این ترتیب سعی کرد کشورهای غیر عرب، همچون ایران دوران شاه و ترکیه را به درون ترکیب منطقه‌ای بکشاند. همچنین تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی در ۱۹۶۶، ابتکار عمل کشور عربستان سعودی بود. علاوه بر این، سعودی‌ها روابط خود را با گروه‌های اپوزیسیون اسلام‌گرا همچون؛ اخوان المسلمین مصر حفظ کردند، اما بعدها با آن‌ها دچار اختلاف شدند. ریاض همواره در پی برقراری روابط با گروه‌های سیاسی اسلام‌گرا در سراسر جهان و جهان اسلام بوده تا هم نفوذ سیاسی خود را عملاً افزایش دهد و هم بر منازعه جاری در جهان اسلام بر سر مفهوم اسلام در زندگی سیاسی به‌نفع خود اثر بگذارد. درحالی‌که عربستان نقش موازنه‌کننده پیچیده‌ای را در منطقه خاورمیانه بازی می‌کند، رفتار این کشور را در شبه‌جزیره عربی تنها یک اصل عملیاتی ساده هدایت می‌کند و به هیچ قدرت دیگری اجازه دستیابی به یک موقعیت دارای نفوذ را ندهد (هینه بوش و احتشامی، ۱۳۹۰).

اهداف بنیادین سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال منطقه از زمان شکل‌گیری در سال ۱۹۳۲ تاکنون، حفاظت از کشور در برابر سلطه خارجی و یا تهاجم نظامی و نیز تضمین ثبات داخلی رژیم آل سعود بوده است که درنهایت می‌توان اصول و اهداف ثابت سیاست خارجی عربستان سعودی را در منطقه در طول سال‌های متوالی خلاصه‌وار به ترتیب زیر برشمرد:

۱. رهبری جهان اسلام به‌ویژه کشورهای عربی،
۲. وحدت جهان عرب و جلب حمایت آن‌ها در جهت اهداف و منافع خود،
۳. تبلیغ مذهب وهابیت و دعوت به آن،
۴. جلوگیری از انتشار و گسترش انقلاب اسلامی و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در

منطقه و حفظ وضع موجود،

۵. متعادل کردن پدیده‌های تندروی در منطقه و جهان اسلام با هر ابزار ممکن حتی

نظامی (متقی، ۱۳۹۳: ۱۵۳).

عربستان سعودی در تحمیل نقش مسلط خود در میان پادشاهی‌های شبه‌جزیره بسیار موفق بوده است؛ اما برای سعودی‌ها به زانو درآوردن یمنی‌ها چه در دوران قبل از اتحاد دو یمن شمالی و جنوبی و چه پس از اتحاد در سال ۱۹۹۰ و حتی امروزه همواره دشوار بوده است. به اعتقاد بسیاری از سعودی‌ها، اگر قدرت امپراتوری بریتانیا در این نواحی ساحلی در دهه‌های آغازین قرن بیستم نبود، اکنون آن‌ها بر کل این منطقه حکومت می‌کردند. دیپلماسی عربستان سعودی از ابتدای تأسیس تاکنون «دیپلماسی مبارزه با تهدیدات خارجی» بوده و سرشت، ماهیت و منبع تهدیدات، تعیین‌کننده سیاست خارجی آن کشور در قبال سایر کشورها بوده است. توضیح اینکه، دولت سعودی به‌هیچ‌وجه یک واحد سیاسی «طبیعی» با پیشینه تاریخی یک دولت متمرکز و هویت مشترک قوی مانند مصر یا ایران نیست؛ بنابراین سیاست خارجی عربستان به‌راحتی از طریق چهارچوب امنیت ملی فهمیده نمی‌شود. سیاست خارجی دولت عربستان سعودی به‌شدت تحت تأثیر تحولات و جریان‌ات منطقه‌ای و گاه بین‌المللی بوده است که امنیت عربستان سعودی را تهدید کرده‌اند (عطایی و منصورى مقدم، ۱۳۹۲: ۱۳۷).

واکنش دولت رانتیر عربستان سعودی به اعتراضات منطقه

عربستان سعودی در راستای دستیابی به اهداف منطقه‌ای خود و مبارزه با تحولات نامساعد عربی، از ابزار پول و قدرت مالی برای تعقیب اهداف و ترغیب یا تنبیه معترضان منطقه استفاده می‌کند. اقتصاد سیاسی نفت عربستان باعث شکل‌گیری یک دولت رانتیر در این کشور شده است که به کمک دلارهای نفتی و ثروت کلان حاصل از اقتصاد تک‌محصولی نفت به دنبال دستیابی به اهداف و حفظ قدرت و ثبات داخلی و منطقه‌ای خود است. ریاض متحدان منطقه‌ای و بین‌المللی خود را مورد حمایت مالی قرار می‌دهد.

اولین و شاید مهم‌ترین حوزه‌ای که دولت رانتیر عربستان دلارهای نفتی را در آن به کار می‌گیرد و به کمک آن در پی تحقق اهداف منطقه‌ای و پاسخ به تحولات است، حوزه نظامی و خرید تسلیحات نظامی گسترده است. با توجه به الزامات قدرت منطقه‌ای بودن که هدف اصلی عربستان سعودی در منطقه خاورمیانه است، این کشور توجه فراوانی به افزایش توان نظامی خود داشته است. خریدهای تسلیحاتی عمده و توسعه زیرساخت‌های نظامی از جمله فعالیت‌های عربستان در این زمینه است.

بر این مبنای راهبرد اساسی عربستان سعودی در زمینه افزایش قدرت نظامی، خریدهای تسلیحاتی جدید و تأمین مدرن‌ترین تسلیحات از منابع متعدد است. لذا این کشور همواره جزء رتبه‌های نخست در بین کشورهای واردکننده تسلیحات است. این کشور همچنین از نظر میزان سرمایه‌گذاری برای کارکنان نظامی که برای هر سرباز به ۳۶۳ هزار دلار می‌رسد، اغلب رتبه نخست را در سطح جهان دارد. بودجه نظامی عربستان در صد قابل توجهی از کل بودجه این کشور را به خود اختصاص می‌دهد. برای مثال، در سال ۲۰۰۸، کل بودجه نظامی عربستان که شامل خریدهای تسلیحاتی نیز می‌شود، ۳۸،۲ میلیارد دلار بوده که در مجموع ۹،۳ درصد از GDP این کشور را تشکیل می‌داد. در این سال، عربستان رتبه نهم میزان هزینه نظامی جهان را از آن خود کرد (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۱۵۲).

عربستان سعودی به‌عنوان یک دولت رانتیر، با استفاده از ثروت عظیم حاصل از فروش نفت، توان نظامی و قدرت تسلیحاتی خود را تقویت کرده و هر جا که لازم ببیند برای ترغیب و تنبیه معترضان (سیاست چماق و هویج) و یا حمایت از شورشیان هم‌پیمان از این توان و قدرت خود استفاده می‌کند. نمونه بارز این امر را می‌توان در برخورد عربستان با تحولات یمن مشاهده کرد. پیش از بحران فراگیر ۲۰۱۱، یمن شاهد اعتصاب‌های پی در پی نمایندگان اپوزیسیون در مجلس و تعدادی از فعالان در اعتراض به اصلاح قانون اساسی برای فراهم آوردن امکان نامزدی دوباره علی عبدالله صالح (رئیس‌جمهور یمن به مدت ۳۲ سال) بود. این اعتصاب‌ها زمینه مناسبی برای گسترش اعتراض‌های مردمی فراهم ساخته بود، اما اعتراضات فراگیر مستقل از احزاب اپوزیسیون آغاز شد. آغاز بحران فراگیر یمن که

با سقوط مبارک در مصر همراه شد، نگرانی‌های گسترده‌ای را در ریاض برانگیخت. سعودی‌ها که به‌تازگی بزرگ‌ترین متحد خاورمیانه‌ای خود را از دست داده بودند، با خطر دیگری در جنوب (یمن) و نیز خطر گسترش این دگرگونی‌ها به خاک خود روبه‌رو شدند؛ اما پس از غلبه بر اعتراضات داخلی و بحران بحرین، عربستان باز هم در چهارچوب شورای همکاری، ابتکاری را برای حل و فصل بحران گسترده یمن مطرح کرد (ناسخ، ۱۳۸۸).

محور سیاست سعودی‌ها در یمن، برقراری ارتباطی قوی با رهبران اپوزیسیون یمن برای کنترل اوضاع آن کشور، پس از کناره‌گیری علی عبدالله صالح بود. در واقع سعودی‌ها با قدرتمندترین رهبران اپوزیسیون حزب اسلام‌گرای اصلاح، ارتباط نیرومندی دارند. به نظر می‌رسد عربستان با توجه به آشکار شدن امکان‌ناپذیری بقای صالح در قدرت، درصدد برآمد با همکاری متحدان خود در یمن و به قدرت رساندن آن‌ها، تحولات را تا حدودی کنترل کند. بر اساس این طرح که در نوامبر ۲۰۱۲ در ریاض به امضای صالح و مخالفانش رسید، قرار شد صالح اختیارات خود را به معاونش، عبد ربه منصور هادی منتقل کند و دولت وحدت ملی به ریاست یک شخصیت مخالف تشکیل شود. پس از اجرای این بندها مجلس نمایندگان یمن قانون اعطای مصونیت کامل به صالح را تصویب کرد و صالح استعفای خود را به مجلس تقدیم نمود و از یمن خارج شد. توافق در مورد انتخاب یک نامزد برای ریاست جمهوری، بخشی از طرح شورای همکاری خلیج فارس برای حل بحران یمن است (کریمی، ۱۳۹۱).

با این طرح سعودی‌ها ابتدا تلاش کردند برای برون‌رفت صالح از بحران به راه‌کارهای سیاسی پناه ببرند، لذا با استفاده از شورای همکاری خلیج فارس طرح خود را برای حفظ ساختار سیاسی یمن دنبال کردند، اگرچه موج تظاهرات یمن با فاصله کمی از قیام ملت‌های تونس، مصر و لیبی آغاز شد، اما روند آن به دلیل دخالت مستقیم عربستان به مراتب کندتر بوده و با موانع متعددی روبه‌رو شد؛ اما با شکست این طرح، اکنون آن‌ها به طرفداران صالح تجهیزات نظامی می‌دهند و حتی یک گروه از نیروهای سعودی، علی عبدالله صالح را تا بازگشت به یمن همراهی کردند. عربستان به بخش گسترده‌ای از خاک

یمن حتی پس از امضای قرارداد مرزی چشم طمع دوخته و پس از اینکه بخش وسیعی از این کشور را بر اساس قرارداد جده تحت کنترل خود درآورد، تلاش می‌کند تا به مبارزه با انقلاب یمن بپردازد. علت این مسئله هم کشف نفت در اراضی مورد ادعای طرفین است (جعفری ولدانی، ۱۳۷۲: ۵۳).

اگرچه در قرارداد جده، یمن از بسیاری از سرزمین‌های خود چشم‌پوشی کرد، ولی با این وجود هنوز مسئله و تنش درباره مرزهای عربستان و یمن به پایان نرسیده است. استقرار حوثی‌ها در مناطق همجوار عربستان، خطری در برابر اهداف عربستان تلقی می‌شود. عربستان به بهانه مبارزه با القاعده، مانورهایی را با ایالات متحده آمریکا برگزار کرده است که هدف پشت پرده این کشور از اجرای چنین مانورهای مشترکی، در اختیار گرفتن نفت یمن است (کرمی، ۱۳۹۰).

۱. واکنش عربستان سعودی به تحولات و اعتراضات لیبی و سوریه

عربستان سعودی نسبت به تحولات در دیگر کشورهای منطقه و موج اعتراضات مردمی، واکنش‌های متفاوتی داشته و در مواردی مانند لیبی و سوریه به دنبال براندازی حکومت بوده و می‌باشد و درصدد است حکومت نزدیک به خود را در کشورهای منطقه به قدرت برساند و برای رسیدن به این اهداف و اجرای اقدامات لازم از دلارهای نفتی و تجهیزات نظامی حاصل از آن بهره فراوانی می‌گیرد. در حوادث لیبی این عربستان سعودی بود که نقش رهبری کشورهای عرب را در فشار بر شورای امنیت برای تصویب مجوز دخالت خارجی بر عهده داشت و جهادی‌های مورد حمایت عربستان، نقش عمده‌ای را در سقوط رژیم قذافی داشتند. در مصر هم حضور پرتعداد سلفی‌ها در پارلمان این کشور که در جایگاه دوم قرار دارند و واقعیات اقتصادی که رئیس‌جمهور اخوان المسلمین را نیازمند کمک‌های مالی عربستان می‌کرد، قدرت مانور فراوانی را در اختیار پادشاهی سعودی قرار داده بود (دهشیار، ۱۳۹۲: ۶۱).

در مواجهه با بحران سوریه، عربستان مایل به فروپاشی حکومت اسد است و با کمک‌های مالی و نظامی به شورشیان به تحقق این هدف کمک می‌کند. عربستان با تلاش

برای تغییر رژیم در سوریه، تغییر استراتژی خود در قبال منطقه و رقابتش با ایران، شروع‌کننده جنگ نیابتی تمام‌عیار در تحولات این کشور شد. در دیگر سو، دستگاه دیپلماسی عربستان در چند کانال فعال بود؛ از یک‌طرف این کشور با ارسال درخواست‌هایی برای اتحادیه عرب، سازمان ملل متحد و شورای امنیت و همچنین با افتتاح کانالی در جهت ارتباط با شورشیان برآمد و از طرف دیگر با همکاری با محور غرب-عرب علیه سوریه تلاش زیادی کرد تا بر دولت اسد فشار وارد کند. اگرچه دولت عربستان در ایجاد بسیج بین‌المللی برای مداخله در سوریه موفق نبود، اما توانست از این طریق ضمن تأمین مالی و تسلیحاتی شورشیان این کشور به تضعیف دولت بشار اسد کمک کند. عربستان سعودی برای حرکت به سمت دیپلماسی فعال در بحران داخلی سوریه، از یک‌طرف به پشتیبانی پنهان از شورشیان سوریه پرداخت و از طرف دیگر در جهت همبستگی کشورهای عرب و اسلامی در جهت مخالفت با سوریه اقدام نمود. از دیگر سو این کشور نسبت به دیگر کشورهای عرب منطقه، نقش فعال‌تری را در بحران سوریه در جهت منافع خود ایفا کرده است. به‌طوری‌که در کنفرانسی که در ژنو در فوریه ۲۰۱۲ تحت عنوان دوستان سوریه برگزار شد، ضمن مخالفت با طرح پیشنهادی کوفی عنان، هرگونه صلح با دولت اسد را رد و بیان کرد که مصالحه با اسد به شکست خواهد انجامید و لذا مبارزه و برکناری اسد تنها راه پایان دادن به خونریزی‌های سوریه است.

در کنار این تحرکات دیپلماتیک عربستان سعودی اقدام به کمک مالی و تسلیحاتی زیادی به شورشیان تروریست سوریه نمود. لذا عربستان برای تضعیف یکی از هم‌پیمانان اصلی ایران در منطقه عملاً وارد یک جنگ تمام‌عیار نیابتی در خاک سوریه شده است، به‌گونه‌ای که با حمایت‌های این کشور و برخی دیگر از کشورهای منطقه و ورود گروه‌های افراطی القاعده و مسلح کردن تندروهای داخلی سوریه، عملاً از بهار سال ۲۰۱۲ می‌توان شاهد جنگ فرقه‌ای در این کشور میان مخالفان داخلی و خارجی با دولت اسد بود (کوهکن و تجری، ۱۳۹۲).

۲. واکنش عربستان سعودی به اعتراضات بحرین، مصر و عراق

در خصوص تحولات و موج اعتراضات بحرین، باید گفت که بحرین در محور نخست

جهان‌بینی سیاسی سعودی‌ها قرار دارد و از جمله فوری‌ترین مسائل سیاست خارجی عربستان حفظ امنیت و ثبات این کشور پادشاهی است، زیرا افزون بر قرار داشتن در محور نخست چیدمان سیاست خارجی امنیت‌محور عربستان، از جمله کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است که از نظر امنیتی کاملاً به ریاض وابسته است. به علاوه، بحرین به صورت دروازه‌ای ظاهر می‌شود که دگرگونی‌های جهان عرب را وارد خلیج فارس می‌سازد، لذا بستن این دروازه برای مصون نگه داشتن محور نخست از نظر ریاض ضروری می‌نماید. تحرک عربستان در بحرین از بحران ۲۰۱۱ به بعد از این منظر قابل تبیین است.

برای ریاض امنیت و ثبات در بحرین از جنبه‌های متعددی حائز اهمیت است. پشتیبانی از بحرین به معنای حمایت از تمامی پادشاهی‌های خلیج فارس، فرستادن پیامی روشن به جمعیت شیعی خویش و مهار نفوذ ایران در خلیج فارس می‌باشد. با این حال سعودی‌ها به دلیل تمرکز بر احتمال تسری گسترده اعتراضات به درون عربستان به مدت سه هفته از آغاز بحران بحرین در آن مداخله نکردند و در واقع به دگرگونی‌های داخلی تمرکز کردند. در این میان گزارش‌هایی در ارتباط با اولتیماتوم عربستان سعودی به حکومت بحرین منتشر شد. بر مبنای این اولتیماتوم، سعودی‌ها دو هفته به پادشاه و ولیعهد بحرینی فرصت دادند تا بحران را از طریق گفتگو با مخالفان مرتفع سازند؛ اما سپری شدن این دو هفته و عدم رسیدن دو طرف بحرینی به توافق، موجب مداخله عربستان سعودی شد.

مداخله در بحرین به وضوح، استراتژی سعودی را به نمایش می‌گذارد. پس از بی‌ثمر ماندن مشوق‌های شورای همکاری برای رفع بحران بحرین و ساکت کردن معترضان، مداخله در چهارچوب نهادی شورا آغاز می‌شود و ادعای تهدید ایران علیه بحرین مطرح و در رسانه‌های عربی پررنگ می‌شود. به علاوه مداخله در بحرین اصولاً برای رویارویی با خواست تغییر و پاسخگویی حداقلی به خواست معترضان صورت می‌گرفت. البته برخی برآنند که نیروهای بحرینی توان سرکوب اعتراضات را داشتند، زیرا بحرینی‌ها هرگز از نیروهای ضد شورش خود بهره نگرفتند، اما اعزام نیروهای سپر جزیره به اصرار عربستان و

با هدف ارسال پیام‌هایی به رقبای منطقه‌ای «ایران» صورت گرفت.

درواقع تحرک سعودی‌ها در بحرین و مطرح ساختن تهدید ایران و مقابله با معترضان و مخالفان بحرینی جملگی در چهارچوب استراتژی این کشور قابل تبیین است. پرداخت کمک‌های مالی و سپس سرکوب، متحول ساختن تمرکز بر مطالبات معترضان به تهدید خارجی و مقاومت حداکثری در برابر فشارهای خارجی برای انجام اصلاحات و وادار ساختن کشورهای شورای همکاری به همراهی با استراتژی سعودی، جملگی از اجزای استراتژی نوظهور عربستان می‌باشد (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۸۸).

عربستان سعودی بر این تصور بود که ناآرامی‌های بحرین یک حرکت فرقه‌گرایانه از سوی شیعیان بحرینی علیه نظام سیاسی تحت تفوق اهل سنت و آل خلیفه است. کمک ۲۰ میلیاردی از سوی عربستان و امارات به دولت بحرین به همراه مداخله آشکار به جای سنت همیشگی بازی در سایه، از عمق نگرانی عربستان خبر می‌دهد که برای آرام کردن اعتراضات هم سیاست تنبیه (مداخله نظامی) و هم تشویق (کمک مالی) را با کمک سرمایه‌های نفتی اعمال می‌کند (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۴).

رابطه عربستان سعودی با مصر به این صورت بود که عربستان سعودی و مصر از آغاز دهه ۱۹۹۰ دو متحد منطقه‌ای به شمار می‌رفتند و در کنار سوریه، مثلث دیپلماسی عربی در دهه ۱۹۹۰ و آغاز سده بیست و یک را تشکیل می‌دادند. اگرچه اختلافات عربستان با دمشق پس از روی کار آمدن بشار اسد آغاز شد و در سال ۲۰۰۵ به اوج خود رسید، اما این امر نه‌تنها روابط قاهره-ریاض را دچار مشکل نساخت بلکه سران دو کشور را به تحکیم روابط در قالب محور موسوم به «اعتدال عربی» و رهبری این محور در برابر محور مقاومت رهنمون ساخت.

در سال‌های رویارویی منطقه‌ای دو محور مقاومت و اعتدال، مصر و عربستان به‌صورت دو متحد استراتژیک در عرصه خاورمیانه و در برابر محور مقاومت به تشریک مساعی می‌پرداختند. در این دوره، ریاض و قاهره در تمامی پرونده‌های مهم منطقه از جمله لبنان، فلسطین و عراق، سیاست یکسانی را اتخاذ می‌کردند. این هماهنگی به‌ویژه در ترور رفیق

حریری، جنگ‌های ۲۲ و ۳۳ روزه و نیز تحولات می ۲۰۰۸ لبنان و نیز پس از آن نمود یافت؛ اما خیزش‌های مردمی خاورمیانه تمامی محاسبات منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده و متحول ساخته است. از جمله نتایجی که سرنگونی مبارک به بار آورد، بازبینی سامان داخلی با مناسبات خارجی مصر است که طبعاً این بار می‌باید بر اساس سیاستی درهم‌تنیده‌تر با سامان داخلی پیگیری می‌شد. اگرچه تاکنون بازبینی نهادمند سیاست و روابط خارجی مصر صورت نگرفته است و این کشور همچنان در گیرودار طراحی شکل و شمایل نظام داخلی خویش است، اما این امر به معنای تداوم وضعیت پیشین در این کشور نیست.

بحرانی که در اواخر آوریل ۲۰۱۲ در روابط مصر- عربستان پدیدار شد، نشان از شرایط نوینی است که اگرچه همچنان شمای کامل آن روشن نشده است، حداقل می‌توان از تحول الگوی پیشین در روابط عربستان با مصر سخن گفت. بحران در روابط عربستان با مصر زمانی آغاز شد که روابط دو کشور در اثر سرنگونی مبارک و متهم شدن ریاض به تحریک و تحرک علیه انقلاب مصر، دوره‌ای از سردی و فترت را شاهد بود. عربستان، تلویحاً و گاه حتی علناً رویاروی خواست انقلابیون و ملت مصر در سرنگونی مبارک ایستاد. سخنان سرزنش‌آمیز ملک عبدالله در مورد بی‌حرکی واشنگتن در پشتیبانی از مبارک گویای تضادی بود که پس از سه دهه آرامش در روابط عربستان- مصر پدیدار شده بود.

عربستان با ارائه کمک مالی به سلفی‌های مصری و تلاش برای تبدیل کردن آن‌ها به قدرتی اساسی، در مصر پس از مبارک با هدف بهره‌گیری از این قدرت نوظهور در آینده، خشم انقلابیون مصر را برانگیخت. افزون بر این، شایعات فراوانی از تحریک و تحرک ریاض در حمایت از اقدامات سرکوب‌گرانه شورای نظامی حاکم بر مصر مطرح شده بود. در مورد تحولات مصر هم شاهد هستیم که عربستان با استفاده از ابزار مالی حاصل از نفت، سعی در پیگیری اهداف و اصول خود دارد (احمدیان، ۱۳۹۲).

در مورد واکنش عربستان به تحولات عراق بعد از نابودی صدام باید گفت که عربستان سعودی با ایجاد بازدارندگی و مانع در تلاش بود که از قدرت‌گیری و نفوذ شیعیان در مواضع مختلف در منطقه جلوگیری کند و با تقویت مواضع گروه‌های سنی و شورشیان

حامی عربستان و مخالف شیعیان با استفاده از توان مالی و نظامی حاصل از آن به یک رویارویی پنهان با شیعیان و نفوذ ایران در منطقه اقدام کرد (پشنگ و زمردی، ۱۳۹۳).

عربستان سعودی در اولین اقدام در به‌کارگیری استراتژی فعال و خوداتکای خود در منطقه، در سال ۲۰۰۳ و بعد از تشکیل دولت جدید در عراق و به قدرت رسیدن شیعیان، اقدام به حمایت از گروه‌های مخالف حکومت قانونی در عراق و جریان‌های سنی در این کشور کرد. از نظر عربستان ایران صاحب نفع اصلی در حذف صدام بود، به همین دلیل همواره در یک رویارویی پنهان با ایران و دولت شیعی در عراق بود (ساعی و علیخانی، ۱۳۹۲).

عربستان سعودی طی دوره زمانی تغییر رژیم سیاسی در عراق، نقش دوگانه‌ای را ایفا کرده است. مقامات سعودی در کنار حفظ مواضع رسمی و حمایت لفظی از دولت جدید در عراق، همچنان با نگرانی به پیگیری فرایند به قدرت رسیدن شیعیان و کردها در عراق پرداخته‌اند (تیشه یار و ظهیری‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۶۸).

پس از اشغال عراق توسط آمریکا، عربستان همواره به آمریکا هشدار می‌داد که نباید سرخود عراق را ترک کند که در این صورت عربستان به نفع سنی‌ها در عراق دخالت کرده تا جلوی قدرت‌گیری شیعیان را بگیرد (شجاع، ۱۳۸۶: ۴۷). عربستان سعودی با مشاهده افزایش نفوذ ایران و البته ترس از اقدامات آمریکا برای ایجاد تغییر و تحول در منطقه، در عراق یک رویه بازدارنده و کندکننده را در قبال تحولات عراق در پیش گرفت. به همین دلیل و نیز با توجه به واکنش عمومی اهل سنت عراق برای تحریم انتخابات نخست، شاهد هستیم که سعودی‌ها تلاش چندانی نسبت به بازیگری در قبال انتخابات ۲۰۰۵ از خود نشان ندادند (پشنگ و زمردی، ۱۳۹۳: ۴۹۰).

در عراق قدرت‌گیری بیش از پیش شیعیان و در حاشیه قرار گرفتن سنی‌ها، عربستان را بیشتر از پیش نگران تحولات عراق طی سال‌های قبل کرد. سعودی‌ها به این باور رسیدند که روند سیاسی عراق در راستی تسلط شیعیان اسلام‌گرا است و نه اعراب سنی به‌عنوان عقبه راهبردی این کشور در عراق که مورد ترجیح آن‌ها است (اسدی، ۱۳۹۱: ۲۴۹).

از اواسط عمر پارلمان نخست عراق، عربستان در یک اتحاد منطقه‌ای نانوشته متشکل از

ترکیه، سوریه، اردن و دیگر کشورهای عربی اقدام به طرح سناریوهای مختلفی برای تقویت وضعیت اهل سنت در عراق و افزایش نفوذ خود نمود. حمایت‌های مالی و فشارهای سیاسی و دیپلماتیک سعودی یکی از مهم‌ترین عوامل ائتلاف گروه‌های سنی و تقویت موضع آن‌ها بود. این اقدامات همه به‌مثابه اعلام حضور رسمی طیف اکثریت اعراب سنی عراق در انتخابات پارلمانی این کشور بود، طیفی که انتخابات پیشین را تحریم کرده بودند (صفوی و دیگران، ۱۳۹۰).

نقش رویارویی محدود عربستان در مقابل شیعیان و به دنبال آن ایران در عراق از اکتبر ۲۰۰۶ که مقامات عربستانی از حارث الضاری رهبر هیئت المسلمین عراق که از گروه‌های سنی مخالف دولت است و با تروریست‌ها روابط نزدیک دارد به گرمی استقبال کردند، آشکار شد (صادقی، نقدی و میکوش، ۱۳۹۴). عربستان همواره به شورشیان در عراق کمک مالی می‌کرد و از سوی دیگر ریاض ضمن همکاری اطلاعاتی، تسهیلاتی چون پایگاه‌های نظامی و حق پرواز را برای نیروهای آمریکایی در عراق فراهم می‌کرد (نادری نصب، ۱۳۸۹: ۳۲۵). در تحولات عراق نیز شاهد هستیم که عربستان با استفاده از توان مالی ناشی از فروش نفت و قدرت نظامی حاصل از آن سعی در پی‌گیری اهداف و حمایت از گروه‌های هم‌طیف خود و مقابله با مخالفان دارد.

۳. سیاست‌های دولت رانتیر عربستان در قبال بحران‌های لبنان

لبنان بیش از آنکه بر محیط پیرامون خود اثرگذار باشد از آن اثر می‌پذیرد، بنابراین، این کشور یک بازیگر منفعل و نفوذپذیر است. از سوی دیگر، لبنان از دیرباز عرصه منازعه و رقابت کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای بوده است. ترور رفیق حریری نخست‌وزیر سابق و فرد منتفذ صحنه سیاسی لبنان در فوریه ۲۰۰۵، دخالت‌های شورایی امنیت و سازمان ملل و تصویب قطعنامه ۱۵۵۹ و جنگ بین رژیم صهیونیستی و حزب الله موسوم به جنگ سی و سه روزه در تابستان ۲۰۰۶ از جمله این تحولات مهم و تأثیرگذار سال‌های اخیر بوده‌اند که دو گروه را تحت عناوین ۱۴ و ۸ مارس در مقابل یکدیگر قرار داد. دولت‌های سنی منطقه و کشورهای غربی؛ مانند عربستان، مصر و آمریکا از گروه ۱۴

مارس؛ شامل حزب المستقبل سعد حریری، گروه سمیر جعجع، امین جمیل و حزب سوسیالیست ترقی خواه ولید جنبلاط حمایت و پشتیبانی می‌کنند.

گذشته از مواضع عربستان در قبال حزب الله و جنگ سی و سه روزه، این کشور از دولت سنیوره حمایت می‌کرد و همراه با کشورهای آمریکا و فرانسه کمکی معادل ۶،۷ میلیارد دلار در اختیار آن قرار داد (شجاع، ۱۳۸۵: ۴۸) که هدف آن بر سر قدرت نگه داشتن دولت طرفدار عربستان و غرب‌گرای سنیوره در برابر گروه‌های مخالف بود. سیر تحولات لبنان در سال‌های اخیر همسو با خواست عربستان نبوده است. عربستان با رفیق حریری نخست‌وزیر فقید لبنان ارتباطی تنگاتنگ داشت و پس از ترور وی به‌طور کامل در کنار ائتلاف ضد سوری حاکم؛ یعنی ۱۴ مارس قرار گرفت. یک روز پس از آغاز جنگ سی و سه روزه، وزیر خارجه عربستان با انتقاد از حزب الله گفت: «بین مقاومت مشروع و ماجراجویی تفاوت وجود دارد» و حتی مفتی عربستان فتوا داد که هرگونه کمک و دعا برای حزب الله حرام است (مهدی، ۱۳۸۵). عبدالله جبرین مفتی اعظم سعودی، حزب الله را حزبی رافضی و سید حسن نصرالله را رئیس رافضیان خواند و دولت عربستان نیز وعده یک کمک ۱،۵ میلیارد دلاری را به دولت لبنان داد (گزارش راهبردی، ۱۸۰: ۹). عربستان سعودی با استفاده از کمک‌های مالی دائماً به دنبال اقناع لبنان و کشاندن این کشور و حوادث آن در جهت منافع خود بوده است. در مجموع جنگ سی و سه روزه و پیروزی حزب الله موجب تضعیف مواضع عربستان در لبنان گردید و باعث شد عربستان سیاست چماغ را در پیش بگیرد و در این راستا بود که وزیر امور خارجه عربستان در قاهره خواستار اعزام نیروهای عربی به لبنان برای سرکوب و مقابله با حزب الله شد (نادری نصب، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

نتیجه‌گیری

پادشاهی عربستان سعودی با فروش منابع سرشار نفتی خود و کسب درآمدهای بسیار به یک دولت رانتیر در عرصه بین‌المللی تبدیل شده است. دولت رانتیر عربستان سعودی با استفاده از منابع عظیم مالی حاصل از فروش نفت به‌صورت متناوب در پی تحقق اهداف

منطقه‌ای خود از جمله قدرت اول منطقه‌ای بودن و رهبری بر کشورهای عربی است و در این راه با استفاده از ابزار مالی موجود اقدام به ترغیب معترضان و یا تنبیه (سیاست چماق و هویج) آن‌ها می‌کند و در عرصه داخلی نیز معترضان داخلی را با استفاده از دلارهای نفتی اقناع و سرکوب می‌کند.

حوادث ۱۱ سپتامبر در ابتدا عربستان را در لاک دفاعی فرو برد، اما پس از درگیری عراق در بحران‌های داخلی و همچنین آغاز مناقشه هسته‌ای ایران با غرب، دو رقیب منطقه‌ای عربستان به مسائل دیگر مشغول شدند و باعث شد عربستان سعودی با استفاده از این فرصت به دست‌آمده، موقعیت سیاسی و نظامی خود و نیز جایگاه پادشاهی در بازار جهانی نفت را ارتقا بخشد. به دنبال آن و با شروع اعتراضات مردمی و تحولات عربی، عربستان سعودی بر اساس اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی خویش به تعامل با تحولات موسوم به بهار عربی پرداخت. از جمله فوری‌ترین اهداف سیاست خارجی عربستان حفظ ثبات و امنیت کشورهای واقع در شبه‌جزیره عرب است. به نحوی که عربستان امنیت این کشورها را جزئی از امنیت ملی خویش می‌داند و هرگونه تهدید داخلی و یا خارجی علیه رژیم‌های حاکم بر این کشورها را تهدیدی حیاتی علیه امنیت و استمرار حکمرانی آل سعود می‌داند.

با آغاز اعتراضات در کشورهای عربی، تسری این موج به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس پیش‌بینی می‌شد. با این حال به دلیل برخورداری اکثر این کشورها از توان مالی بالا، شیوه مقابله آن‌ها با اعتراضات متفاوت از کشورهای غیر رانتیر بود. عربستان از جمله کشورهایی بود که تجمعاتی اعتراض‌آمیز هرچند محدود را به خود دید. رژیم سعودی با آمیزه‌ای از رشوه و سرکوب، توانست بر خطر گسترش و فراگیری این تجمعات فائق آید. با این حال در کشورهای اطراف عربستان، قیام‌های مردمی تأثیرات ژرفی بر نظام‌های بحرین و یمن گذاشت و ریاض از ترس تسری این دگرگونی‌ها به خاک خود، به مداخله در بحرین و طرح ابتکاری برای مرتفع ساختن بحران در یمن پرداخت. عربستان با استفاده از دلارهای نفتی و قدرت نظامی حاصل از آن دست به سرکوب معترضان (یمن و

بحرین) زد و هر جا که لازم دید (سوریه و لیبی) از معترضان و شورشیان برای براندازی حکومت‌ها پشتیبانی و حمایت کرد؛ بنابراین، به این صورت نقش اقتصاد سیاسی نفت در برخورد عربستان با معترضان بسیار پررنگ بوده و می‌باشد و یک ابزار بسیار مهم در جهت تعقیب منافع برای عربستان بوده است. عربستان سعودی با استفاده از توان اقتصادی و نظامی حاصل از نفت، علاوه بر سرکوب و اقناع (چماق و هویج) معترضان داخلی جهت حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کوشیده است و در عرصه منطقه و غرب آسیا با دخالت در کشورهای منطقه و ورود به مسائل تحولات عربی برای دستیابی به اهداف و منافع خود باعث ناامنی و بی‌ثباتی در منطقه شده است و چالش‌های امنیتی را برای محیط منطقه ایجاد کرده است.

فهرست منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- ابراهیمی، شهروز و دیگران، (۱۳۹۱)، «بررسی واکنش‌های آمریکا و عربستان به خیزش مردمی در بحرین (۲۰۱۲-۲۰۱۱)»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۰، ص ۱۱.
- احمدیان، حسن، (۱۳۹۲)، «مصر و عربستان؛ روابطی محکوم به دگرگونی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- احمدیان، حسن و زارع، محمد، (۱۳۹۰)، «استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب»، فصلنامه رهنامه سیاست‌گذاری، سال دوم، شماره ۲.
- آدمی، علی و بخشی تلپایی، رامین، (۱۳۹۲)، «رویکرد اتحادیه عرب به بحران سوریه»، فصلنامه دانش سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲، تابستان.
- اسدی، علی‌اکبر، (۱۳۹۱)، «روند دولت-ملت سازی در عراق جدید و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، تهران.
- امام‌جمعه‌زاده، سید جواد و معصومی، سید داود، (۱۳۸۹)، «رانتیسم و تأثیر آن بر رابطه دولت و احزاب»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره اول، صص ۴۹-۳۳.
- بزرگمهری، مجید، (۱۳۸۵)، «روند اصلاحات در نظام سیاسی عربستان»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۱۲، شماره‌های ۴، ۱، بهار.
- بی‌نا، (۱۳۸۲)، «فساد مالی و اقتصادی و ریشه‌ها و پیامدها»، تهران: تدبیر اقتصاد، جلد ۶، صص ۲۸۶-۳۴.
- پای، لوسین، (۱۳۷۰)، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه: مجید محمدی، نامه فرهنگ، شماره ۵، ص ۳۷.
- پشنگ، اردشیر و زمردی، زهرا، (۱۳۹۳)، «بررسی تحولات سیاسی عراق در پرتو سیاست خارجی ایران، ترکیه و عربستان»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هشتم، شماره ۳.
- تیشه‌یار، ماندانا و ظهیری‌نژاد، مهناز، (۱۳۸۴)، «سیاست خارجی عراق: بررسی نقش جغرافیای سیاسی عراق در روابط با همسایگان»، تهران: نشر ذره.
- جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۷۲)، «عربستان سعودی: نگاه به یمن»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۶۹ و ۷۰، صص ۵۶-۴۸.
- جعفری، زهرا و پیله‌فروش، میثم، (۱۳۹۴)، «خصوصی‌سازی شرکت نفت آرمکو و اثر آن بر اقتصاد عربستان»، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

- جمعی از مؤلفین «ایران و عربستان مقتضیات تازه»، گزارش راهبردی ۱۸۰، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- حاتمی، روزبه، (۱۳۸۶)، «دولت رانتیر و سرمایه‌گذاری خارجی»، برگرفته از: سایت خبری و تحلیلی آفتاب.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۷۷)، «رانت، دولت رانتیر و رانتینیسیم: یک بررسی مفهومی»، تهران: اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۲۵، ص ۱۵۲.
- حیدری، احمد، (۱۳۷۴)، «عدم تقارن اطلاعات منبع رانت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴، ص ۴۳، زمستان.
- خضری، محمد و رنانی، محسن، (۱۳۸۳)، «رانت‌جویی و هزینه‌های اجتماعی آن»، ماهنامه مفید، شماره ۴۵، ص ۵، آذر و دی.
- دلفروز، محمدتقی، (۱۳۸۱)، «رانت نفتی، بحران مالی و دموکراسی در خاورمیانه»، تهران: انتشارات اسلام.
- دهشیار، حسین، (۱۳۹۲)، «عربستان؛ کنشگر منطقه‌ای در بستر روابط ویژه»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره ۳، پاییز.
- رحمانیان، حسین، (۱۳۹۴)، «کتاب سبز عربستان سعودی»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- رضوانی‌فر، اسماعی، (۱۳۹۲)، «چالش‌های سیاسی و اجتماعی عربستان در پرتو بیداری اسلامی»، پژوهشکده مطالعات منطقه‌ای پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی (ص).
- زراعت‌پیشه، نجف، (۱۳۸۴)، «برآورد استراتژیک عربستان سعودی»، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ساعی، احمد و علیخانی، مهدی، (۱۳۹۲)، «بررسی چرخه تعارض در روابط ایران و عربستان با تأکید بر دوره ۸۴ تا ۹۲»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۲۲.
- شجاع، مرتضی، (۱۳۸۶)، «رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان و موازنه نیروها در خاورمیانه»، فصلنامه سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۳۹ و ۲۴۰.
- شکاری، عبدالقیوم، (۱۳۷۹)، «نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۳۱.
- صادقی اول، هادی؛ نقدی عشرت‌آباد، جعفر و میرکوشش، امیرهوشنگ، (۱۳۹۴)، «تحلیل روابط ایران و عربستان سعودی از منظر واقع‌گرایی انگیزشی (۱۳۹۴-۱۳۸۴)»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌الملل، شماره ۲۵، صص ۱۶۰-۱۳۳.

- صادقی، حسین و احمدیان، حسن، (۱۳۸۹)، «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن: امکانات و چالش‌ها»، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶، صص ۲۷۰-۲۵۳.
- صفوی، سید سلمان؛ پشنگ، اردشیر و دیگران، (۱۳۹۰)، «دیپلماسی، یک بستر و چند رویا: خلیج فارس ۲۰۱۰»، قم: انتشارات سلمان و آزاده.
- طبیبیان، محمد، (۱۳۷۱)، «رانت اقتصادی به‌عنوان یک مانع اقتصادی»، مجله برنامه و توسعه، شماره ۳.
- عطایی، فرهاد و منصوری مقدم، محمد (۱۳۹۲)، «تبارشناسی سیاست خارجی عربستان سعودی: راهبردی واقع‌گرایانه بر بستری هویتی»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول.
- عظیمی، رقیه سادات، (۱۳۷۵)، «عربستان سعودی»، انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، تهران.
- علیرضا کوهکن و تجری، سعید (۱۳۹۳)، «بحران سوریه و سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال سوم، شماره ۱۰.
- فضل‌نژاد، سیفالله و احمدیان، مرتضی، (۱۳۸۹)، «اقتصاد رانتی در ایران و راه‌های برون‌رفت از آن»، مجله اقتصادی-ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی، شماره ۱۱ و ۱۲، اسفند.
- فهیمی، کیان، (۱۳۸۶)، «ویژگی‌ها و پیامدهای دولت تحصیلات»، <http://www.art.of-musicnet.com>
- قادری، طاهره و میرزایی، ساناز، (۱۳۹۲)، «بررسی نقش نفت در توسعه سیاسی، مطالعه تطبیقی: ایران، مالزی، ترکیه و عربستان»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۴، شماره یکم، ص ۳، بهار.
- قاسمی، علی اصغر، (۱۳۸۳)، «ویژگی‌ها و پیامدهای ساختار رانتی در ایران»، مجله فرهنگ و اندیشه، شماره ۱۱، ص ۱۳۹.
- کامروا، مهران، (۱۳۹۱)، «خاورمیانه معاصر: تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول»، ترجمه: محمدباقر قالیباف، سید موسی پورموسی، نشر قومس، چاپ دوم.
- کرمی، کامران، (۱۳۹۱)، «بررسی تحلیلی رویدادهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی عربستان سعودی در سال ۲۰۱۱»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، تهران.
- کرمی، کامران، (۱۳۹۰)، «یمن در نگاه استراتژیک عربستان»، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- متقی، افشین، (۱۳۹۳)، «واکاوی زمینه‌های ناسازواری در روابط ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه‌نگاری»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال سوم، شماره ۱۲.
- مهددی، محمدعلی، (کارشناس خاورمیانه)، مصاحبه با سایت تحلیلی خبر آنلاین:

- میرترابی، سید سعید، (۱۳۹۴)، «تحلیل قیام‌های مردمی خاورمیانه از نظر اقتصاد سیاسی نفت»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۲۴، ص ۱۱۵، پاییز.
- میرترابی، سعید، (۱۳۸۴)، «مسائل نفت ایران»، تهران: نشر قومس، ص ۱۱۳.
- نادری‌نسب، پرویز، (۱۳۸۹)، «چالش‌های روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان در منطقه»، فصلنامه سیاست، شماره یک، پاییز.
- نسخ، حمیدرضا، (۱۳۸۸)، «گسترش بحران یمن با دخالت نظامی عربستان و اردن»، روزنامه خراسان، ص ۳، آبان.
- همیانی، مسعود، (۱۳۹۴)، «تغییر جهت در سیاست خارجی عربستان سعودی: از استراتژی موازنه تا رهبری ائتلاف»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۹، شماره یک، بهار.
- هینه‌بوش، ریموند و احتشامی، انوشیروان، (۱۳۹۰)، «سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه»، ترجمه: رحمن قهرمان‌پور، مرتضی مساح، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- یزدان‌فام، محمود، (۱۳۹۰)، «تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره ۲، تابستان.

